مقایسهٔ تطبیقی داستان فریدون در شاهنامه با داستان‌های قرآن

فرحناز حسینی[1]

دکتر احمد ذاکری[2]

«به نام خداوند جان و خرد　　کزین برتر اندیشه بر نگذرد»

(فردوسی،ج۱۳۸۷،۱: ۱۵ /۱)

چکیده

شاهنامه‌ی فردوسی مجموعه‌ای ازداستان‌های کهن ایرانی است که نمونه‌های آن داستان‌ها درطول تاریخ هر بار به شکلی خاصی نمود پیدا کرده است. همچنین آن داستان هادرمتون ادبی ودینی بسیاری از کشورها مطرح شده است که می‌توان داستان‌ها و شخصیت‌های آن را با هم تطبیق داد؛ از جمله در قرآن کریم نیز داستان‌هایی بیان شده است که می‌توان شخصیت‌های درون آن داستان‌ها را با شخصیت‌های داستان‌های شاهنامه از بعضی جهات تطبیق داد. این مقاله با عنوان مقایسه‌ی تطبیقی داستان فریدون در شاهنامه با داستان‌های قرآن به منظور آشنایی با فرهنگ‌ها و شناخت صفات مشترک بین اشخاص داستان هاوبررسی میزان اثر پذیری داستان‌ها از یکدیگر به مقایسه‌ی تطبیقی داستان فریدون درجلد۱شاهنامه باشخصیت‌های داستان‌ها در قرآن از جمله:حضرت موسی (ع)، ابراهیم(ع)، نوح(ع)، یعقوب(ع) و پسرانش، سلم و تور و ایرج، با هابیل و قابیل پرداخته است و تفاوت‌ها و شباهت‌های بین داستان‌ها در متون مختلف آورده شده ونظرات بزرگان نیز در ضمن کار آمده است.

کلید واژه‌ها: قرآن مجید، شاهنامه، داستان، تطبیق،پیامبران

---

۱ – دانشجوی کارشناسی ارشد،ورودی ۱۳۸۹دانش آموخته‌ی دانشگاه آزاد کرج،البرز،ایران

۲ – دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

مقدمه

قرآن، کتاب آســمانی وعظیمی است که مملوازمسائل اخلاقی واجتماعی وسیاسی و عرفانی اســت که گاه به صورت داســتان مطرح شــده‌اند و همواره سرمشق آدمیان بوده‌اند. این داستان‌ها از زمان آفرینش تکرار شده‌اند و ادیان مختلف نیز این داستان‌ها را در کتاب خود به شکل‌های مختلف آورده اند.

با مطالعه و تأمّل درقرآن وشــاهنامه می‌توان صفات مشــترکی رابین شخصیت‌ها و روایات تاریخی و اســطوره‌ای باپیامبران درقرآن، کشف کرد و به ارتباط این دو کتاب بیشتر پی برد.

وقــوع جنگ‌های مختلف بین اقوام متفاوت موجب شــده اســت که داســتان‌های حماســی زیادی شکل بگیرند و در اثر غلبه‌ی یک قوم بردیگری آن داستان‌ها نیز وارد فرهنــگ قوم مغلوب یاقوم غالب شــوندوبریکدیگر اثر بگذارنــد و طوری با یکدیگر اختلاط پیدا کنند که قدرت تمیز و تشخیص را از خواننده بگیرند. جنگ‌های ایرانیان با قوم‌های مختلف ازجمله ترکان و اعراب و بومیان منطقه، زمینه ساز داستان هایی شده است که فرهنگ‌ها را با یکدیگر درآمیزدو موجب شود تا با خواندن داستانی حماسی به یاد داستانی دیگر بیفتیم.

کتاب حماسی شاهنامه شــامل سه بخش اساطیری، پهلوانی وتاریخی است. بیشتر آن چه که در شــاهنامه با داســتان‌های قرآن مطابقت می‌کند، مطالب بخش اســاطیری اســت. این بخش به دلیل محدود نبودن به زمان ومکان به همه‌ی ملل راه یافته اســت و داســتان زندگی آن هارادردیگر فرهنگ‌ها نیز می‌بینیم. اگر به این داســتان‌ها به دقّت بنگریم، سرچشــمه‌ی آن‌ها مشترک است. مثلاً داســتان فریدون با چندداستان از قرآن شــباهت دارد. همین داستان‌ها در دیگر متون دینی ازجمله تورات، انجیل و اوستا نیز آمده‌اند و بایکدیگر وجه اشتراک دارندکه در ادامه به این موضوع پرداخته می‌شود.

قرآن و سبک نگارش آن

اگرچه این کتاب آسمانی دست نوشته‌ی بشرنیست اماتمام نیازهای بشردر آن نوشته شده است وسبکی بسیارساده وقابل فهم وهمه پسند دارد.یکی ازویژگی‌های مهمّ قرآن آموختن درس زندگی به انسان‌ها در قالب داستان است. داستان‌های قرآنی در کتاب‌های مقدّس دینی مسیحیان و یهودیان نیزآمده است ولی تعدادی ازاین داستان هادرقرآن به شکل دیگری نمود پیدا کرده است. شاید بتوان گفت همه‌ی این داستانها که دربین اقوام مشترک بوده اندبه این دلیل درقرآن نیز آمده است که برای عموم مردم ملموس ترباشدودرسهای قرآن رابهتربیاموزند؛ نویسندگان نیز جذب این داستان‌ها شدند ودر نوشته‌های خود از آن بهره بردند. هدف اصلی قرآن ازنقل قصّه‌ها عبور دادن انسان از تاریکی‌ها ورساندن اوبه سرزمین روشنایی هاوهدایت است. منتها «ضمن تعقیب آن هدف اصلی گاه مناسبتی ایجاب می‌کندکه داستان برگزیده‌ای به اندازه و شیوه‌ی متناسب و با زیبایی هنری راستین، ایراد شود، لیکن نه بر اساس خیال پردازی و قصّه آفرینی، بلکه براساس ابتکار و آفرینش هنری در چگونگی گزارش و با اتّکا به واقعیت‌های قاطع و تردید ناپذیر.» (سید قطب،ج۱،۱۳۶۲: ۱۰۳) همچنین داستان‌ها برای دادن مژده به صالحان و انذار ستم کاران آورده شده است، باشد که پندپذیر باشیم و با تأمّل و تفکّر در آیات ازدرس‌های آن در طول زندگی خود بهره بجوییم.

ویژگی‌های قرآن

– قسمتی ازداستان‌های قرآن با مقدمه‌ای کوتاه آغاز می‌شود که پیشاپیش درون مایه‌ای از داستان را مطرح کرده است و یا اعمال شخصیتی را ویژه و خاص نشان داده است.

– گاه بعضی ازداستان‌ها فشرده‌ای از داستانی است که قبلاً آورده شده است و

بعد دوباره آن را به تفضیل بیان می‌کندمثل داستان آفرینش آدم(ع) در سوره‌ی اعراف.

– گاه بعد از اینکه داســتانی به صورت مفصّل بیان شده است دوباره خلاصه‌ی آن آورده می‌شود.

– در بعضی از داســتان‌ها می بینیم که بدون مقدمه وزمینه ســازی شــروع شده و ناگهان برسر قصّه می‌رویم.

– نقل حوادث ازقرآن به صورتی اســت که داستان‌ها براساس تسلسل زمانی نقل شــده است که درشاهنامه، فردوسی نیزدرنقل حوادث داستان خود از این شیوه تبعیت و استفاده کرده است.«بی زمانی وبی مکانی یکی از ویژگی‌های قصّه‌های قرآن است و این دلیل برجهانی وجاودانی بودن قصه‌هاست.» (طباطبایی،۱۳۷۷:۳۱)

– زنده شمردن چهره‌های داستان:درقرآن گاه طوری باشخصیت‌های داستان سخن می‌گوید گویی که آن‌ها زنده انددرحالی که مرده‌اند و فقط سرگذشتشان باقی مانده و هدف عبرت آموزی مخاطب است وآن نوشته رابرجسته ترمی کند.

– ویژگی دیگر، داســتان در داســتان بودن آن اســت البتّه خواننده درآن داستان‌ها ســردرگم نمی‌شــود که این شیوه در آثاربســیاری از بزرگان ادب نیز دیده می‌شود که الهام گرفته از روش قرآن هستند.

– یکی ازروش‌های قرآن درپرداخت قصّه‌های عاشقانه استفاده از برخی اصطلاحات و محاورات در داستان‌های قرآن است و با این کار داستان زنده تر به نمایش در می‌آید. البتّه درگفتن مسائل عاشقانه درحدی سخن به میان می‌آید که انحرافات اخلاقی ایجاد نشــود و برعکس انسان را به سوی تعالی ببرد. مسلما قرآن دارای ویژگی‌های بسیاری است که در این مقاله نمی‌گنجد[۱].

شــاهنامه و ســبک نگارش شــاهنامه: این کتاب با ارزش اگرچه از نظر کلام قابل

---

۱ – برای مطالعه‌ی بیشتر ر.ک. داستان‌های قرآن وتاریخ انبیاءدر المیزان

مقایسه با عظمت قرآن نیست ولی دارای ویژگی‌های خاصی است و هر جا که سخن از شاهنامه می‌شود از انصاف به دور است که از ویژگی‌های آن سخن به میان نیاید.

در این جا نیز شماری از ویژگی‌های این کتاب با ارزش آورده می‌شود که عبارتند از:

– فردوسی یک افسانه‌ی ساده را با روح دادن به آن وآزادی رفتارکاملاً مهیج کرده است و جزئیات را به تفصیل بیان کرده است و توصیفات آن، آنقدر زیبا بیان شده که خواننده خود را به جای شخصیت‌های داستان می‌پندارد و با آن‌ها شاد می‌شود و یا غم شخصیت از دست رفته بر خواننده چیره می‌شود و سراسر وجود او را فرامی گیرد.حکیم طوس باسبکی ساده و زبانی شیوا وساده ورسا مسائل عشقی ساسانیان و انتقام جویی‌ها و جنگ‌ها را بیان کرده و تاثیر خوبی بر روی خواننده گذاشته است.

–«عمومایک روح پهلوانی درتمام منظومه حکم فرماست، شکوه روح جنگجویی وروح شادمانی دوره‌های پیشین به زبان فصیحی مدح می‌شود؛ خروش رزم وبانگ بزم هردوشنیده می‌شود.» (نولدکه،١٣٨٤: ١٤٧)

– در داستان هایش از رعایت جانب امانت و حفظ روایات کهن خودداری نکرده است.

– در اغلب داستان هایش انسان رابه انجام کارنیک تشویق می‌کند و زیبایی‌های این دنیا را فانی و زودگذر می‌داندو جنگ برای مال دنیا را پست و خوار می‌شمارد.

– گاه گاهی داستان‌ها قطع می‌شوند و داستانی دیگر در میان داستان اصلی آغاز می‌شود؛ (همچون داستانهای قرآن) که این جذابیتش را زیادتر می‌کند. گاه موارد اضافی نیز ضمن کار آورده که البته لطمه‌ای به نوشته نزده است. جمله‌هادرآن ساده وکوتاه است اغلب هرجمله شامل یک بیت یایک مصراع می‌شودو جمله‌های ساده به هم ارتباط پیدا کرده‌اند که این برای یک افسانه‌ی ساده خوب است. گاه نیز چندین بیت مسلسل به یکدیگر مربوط می‌شوند. گاه کوتاه بودن جمله‌ها باعث شده فهم برخی مطالب دشوار شود.

– در داســتان‌های شــاهنامه هر چیز بر سر جای خودش نهاده شده است و داستان سرا یک سخن بیهودهنمی گوید، عناصر و اجزای داستان، همه با نظم و ترتیب برجای خود چیده شده اند.

– طراحی داســتان‌ها کاملا ســنجیده وبه جا اســت طوری که خواننده جزئیات آن داستان را پس از گذشت زمان کهن و حوادث زیاد از دست نمی‌دهد.

– ســیررویدادهای داستان به سمت اوج بسیارآرام ومنطقی است وبی دلیل اتّفاق‌ها و حوادث تمام نمی‌شود.

با این تفاســیر به خوبی می‌توان فهمید که فردوســی چه دقّتی را به خرج داده و با آگاهی و اندیشه داستان پردازی نموده است و اثری منحصر به فرد خلق کرده است.

اسطوره:داستان‌های شاهنامه مملو ازمسائل تاریخی است که به اسطوره تبدیل شده اســت و با داستان‌های قرآنی همســویی دارد، لذاقبل ازپرداختن به این داستان‌ها لازم است تاتعریف اسطوره رابدانیم.واژه‌ی اسطوره ازنظرلغوی در زبان فارسی از زبان عربی گرفته شده اســت. الیاده درتعریف اسطوره می‌گوید: «اسطوره نقل‌کننده‌ی سرگذشتی قدســی ومینوی است، راوی واقعه ایست که در زمان اولین، زمان شگرف بدایت همه چیز رخ داده اســت.بنابراین اسطوره همیشــه متضمن روایت یک«خلقت»است؛ یعنی می‌گویدچگونه چیزی پدید آمده، موجودشده، وهستی خودرا آغاز کرده است اسطوره فقط ازچیزی که واقعا روی داده، و به تمامی پدیدار گشــته، ســخن می‌گوید. آدم‌های اســطوره، موجودات ما فوق طبیعی‌اند و خاصه به خاطر کارهایی که درزمان پرارج و اعتبار ســرآغاز همه چیزانجام داده اند، شناخته‌اند و شــهرت دارند. اساطیر کارخلّاق آنــان راباز می‌نماینــد و یا فقط «مافوق طبیعی» بودن اعمالشــان را عیان می‌ســازند.» (الیاده،١٣٦٢: ١٤)

الیاده درباره‌ی کارکرداسطوره نیز می‌گوید: مهم ترین کارکرد اسطوره عبارتست از

کشــف و آفتابی کردن سرمشــق‌های نمونه وار همه‌ی آیین‌ها و فعّالیّت‌های معنی دار آدمی: از تغذیه و زنا شــویی گرفته تا کار و تربیت و هنر و فرزانگی. این بینش، برای فهم انسان جوامع کهن و سنتی بی اهمّیّت است. » (همان: ۱۷)

با خواندن اسطوره‌ها، همه‌ی جوامع اندیشه و سیر ملّت‌ها را می‌شناسند و آیین‌های خود را زنده نگه می‌دارند و در زندگی ازآن‌ها استفاده می‌نمایند.

ادبیات تطبیقی

ادبیــات تطبیقی مطالعه‌ای اســت میــان فرهنگ ها از طریق شــناخت بهترین نماد فرهنگی هر ســرزمین، یعنی آثار ادبی آن سرزمین.تعاریف زیادی برای آن آورده شده اســت ازجمله طه درکتابش می‌نویســد: «ادبیات تطبیقی به طورخلاصه عبارت است ازبررســی ادبیات ملّــی وروابط تاریخی آن باادبیات ملّتهای دیگر، بررســی چگونگی ایــن ارتباط وتأثیر پذیری آن هاازیــک دیگر، وتأثیر گذاری آن‌ها بر یکدیگر. همچنین بررسی اینکه این ادبیات چه چیزهایی را از ادبیات سایرملل وام گرفته وچه چیزهایی به آن‌ها بخشیده است.» (طه،۱۳۸۰: ۱۰)

در ادبیات تطبیقی باید به دنبال ارزش هایی باشــیم که ازملّتی به ملّت دیگر انتقال یافته است. بنابراین آنچه مورد نظر محقّق است تحقیق در کیفیت تجلی اثر ادبی قومی در قوم دیگر است. «به عبارت دیگر آنچه درادب تطبیقی مورد توجّه ونظراهل تحقیق اســت آن تصرّف وتدبیری است که هرقومی درآنچه ازآثارادبی قوم دیگراخذواقتباس می‌نماید،اعمال می‌کند. » (زرین کوب،۱۳۷٤: ۱۸۲)

اهمّیّت مطالعات تطبیقی درآن اســت کــه ملّت هارابه هم نزدیک می‌کند. همچنین سرچشمه‌ی جریان‌های فکری و هنری ادبیات هر ملّت را آشکار می‌کند و از آنجا که ادب تطبیقی موجب آشــنایی با ادبیات ســایر ملل می‌گردد، موجب کاهش تعصّب به

ادبیات ملّی نیزمی شـــود.پس ادبیات تطبیقی نقاط مشترک اندیشه‌ی بشری را مشخص می‌کند و موجب پربارتر شدن ادبیات ملّی نیز می‌شود.

داستان: از دیر باز انسان‌ها قصّه و داستان را دوست داشتند و جهت رفع خستگی، رفع آلام درونی خود، ســرگرمی ومهم تراز همه برای عبرت وپند پذیری به نوشتن و خواندن داســتان روی آورده اند. حتی درکتاب آســمانی قرآن نیزازداستان جهت قابل فهم کردن مطالب آن ونیز تبشیر و انذار مردمان استفاده شده است.

داســتان‌ها اهداف خاصی را دنبال می‌کننــد که یکی از آن اهداف بیداری و آگاهی مردم اســت. زرافــا در این باره می‌گوید: «آگاه کردن خواننده یکی ازوظایف داســتان است.داستان در حکم آیینه‌ای ست که تحولات روحی و معنوی انسان رادرطول زمان درخودبازتاب می‌دهد. تا انســان وجود دارد و متحوّل است، داستان نیز وجود خواهد داشت و تصویر او رادر خود نشان خواهد داد. نویسنده داستانی رامی آفریند و به بیان دیگــر جهانی را خلق می‌کند و ازخــود خواننده می‌خواهد در خیال و تصور او داخل شود.» (زرافا،۱۳۸٦: ٤٤-٤٥)

قصّه و داستان در تربیت انسان سهم به سزایی دارد. «شاید یکی از دلایل اثرگذاری قصّه و داستان برروی انسان، تمایل قلبی اوبه داستان باشد. معمولاً کتاب‌های تاریخی و آثار داســتانی درطول تاریخ فرهنگ بشــری رونق خاصی داشته وقابل فهم و درک برای اکثر مردم بوده است.» (قرائتی،ج ٦، ۱۳۸۳: ۲۱).

«داســتان پیامبــران درواقع آیینه‌ی تمام نمای روح بشــر، محصــول تجربیات او، آرمان‌های آمیخته باتخیّل او، شــرح و وصفی گویا از امید و کمال مطلوب اوست و با بررســی دقیق آن‌ها شناخت تاریخ واقعی وفرهنگ انسانی تا اندازه‌ای میسّر می‌گردد و با شــناخت صحیح تاریخ، انســان می‌تواندبرای خود به عنوان یک فرد انسانی و برای جامعه و ملّتش و همچنین برای همه‌ی جهان بشــری که در مســیر تاریخ خواه ناخواه

قرار دارند برنامه‌ی زیستن و برنامه‌ی حرکتی به سوی آینده‌ی دلخواه راتدوین کند. »(پورخالقی چترودی، ۱۳۷۱،: ۱۹-۲۰.)

این داستان‌ها در کتب دیگر ادیان نیزدیده می‌شود و اگرچه هرکدام دربیان آن داستان‌ها تفاوت دارند ولی اهداف همگی یکی است و همه انسان را به سوی خدای یکتا سوق می‌دهند و ریشه‌ی آن‌ها یکی است.

با مطالعه‌ی شاهنامه‌ی فردوسی، علاقه‌ی فردوسی به قرآن و این موضوعات دیده می‌شود و لازم است برای پی بردن به تاریخ تمدن خویش و یافتن مشترکات خود با دیگر فرهنگ‌ها، به این مهم بپردازیم.

فصل دوم: اشخاصی که با داستان فریدون تطبیق دارند.

داستان زندگی فریدون مانند بسیاری ازداستان‌های شاهنامه بسیار زیبا وجالب است و از جهات مختلفی می‌توان با داستان موسی(ع)، ابراهیم(ع)، نوح(ع)، یعقوب(ع) وپسرانش، فرزندانش را با هابیل و قابیل تطبیق دهیم.

«فریدون (ثریتونه) در اوستا قهرمانی است که شخصیتی نیمه خدایی دارد و لقبش اژدها کش است. او پسر آبتین (اثفیان) است، دومین کسی که هوم رامطابق آیین می‌فشارد و این موهبت بدو می‌رسد که پسری چون فریدون داشته باشد. فریدون کسی است که بر ضحاک غالب می‌شود، ولی او را نمی‌کشد بلکه در بند می‌کند؛ زیرا اورمزد به او هشدار می‌دهد که اگر ضحاک را بکشد، «ضحاک این زمین را پر کند از مور گزنده و کژدم و چلپاسه[1]* و کشف[2]* و وزغ. »(بهار،۱۳۸۱: ۱۹۱) فریدون در شاهنامه از نژاد جمشید است. وی پس ازغلبه برضحاک برای آخرین باربادیوان روبرو می‌شود، یا به عبارت دیگرباغول هامبارزه می‌کند و پس از این مبارزه، همه چیز به اندازه‌های انسانی سوق داده می‌شود.

۱ - «[چَ س َ /س ِ](اِ)=مارمولک »(ستوده، غلام رضاو...،فرهنگ متوسط دهخدا، ج۱، ۹۶۰)
۲ - «[کَ ش َ](اِ) لاک پشت »(همان، ج ۲، ص۲۲۸٤)

تولّد فریدون وموسی (ع)

آغاز سرگذشت فریدون قصّه‌ی موسی(ع) و فرعون، ابراهیم(ع) و نمرود را به یاد ما می‌آورد.

در شاهنامه می‌خوانیم ضحاک پس از سال‌ها حکومت بر مردم شبی، خواب خوفناکی می‌بیند و موبدان را صدا زده و می‌خواهد تا خواب او را تعبیر نمایند. آن‌ها پس از سه روز می‌گویند:

«کسی رابودزین سپس تخت تو — بخاک اندر آرد سر وبخت تو
کجا نام او آفریدون بود — زمین را سپهری همایون بود
هنوز آن سپهبد ز مادر نزاد — نیامد گه پرسش وسرد باد»

(فردوسی،ج ۱،۱۳۸۷: ٥٦ / ۸۹-۹۱)

ضحاک با شنیدن این تعبیر بر آشفت و علّت دشمنی فریدون با او را پرسید و آن‌ها گفتند چون پدرش آبتین به دست او کشته می‌شود. ضحاک به دنبال چاره گشت. وی فرمان داد تا هر کودک پسری که به دنیامی آید را بکشند. روزی که سربازان ضحاک درپی گرفتن جوانان بودند تا مغز آن‌ها را خوراک ماران ضحاک نمایند آبتین هم گرفتار سربازان شد و او را کشتند. فرانک مادر فریدون که باردار بود بسیار غمگین شد و به کوه پناه برد و در آن جا پس از وضع حمل، فریدون را به پیری سپرد.

خوابی که ضحاک می‌بیند برای فرعون نیز اتّفاق می‌افتد. اوکه پادشاهی ستمگربود شبی خواب می‌بیند که «از بیت المقدّس آتشی به مصر آمد و همه‌ی قبطیان را بسوخت و تخت و سرای او را در کام کشید؛ اما بنی اسرائیل را هیچ زیان نکرد. »(یاحقی،۱۳۷٥:۳۲٤) این خواب او را برآشفته می‌سازد و از معبّران می‌خواهد تا آن را تعبیر نمایند. «فرعون راگفتندقاتل تویکی از فرزندان ذکوربنی اسرائیل خواهدبود. او به گماشتگان خود فرمان داد تا همه‌ی فرزندان ذکور بنی اسرائیل را بیابند و بکشند.

چون مادر موسی او را به دنیا آورد به روایتی او را سه ماه در خفا نگه داشت، پس از آن به فرمان خداوند تعالی او را در صندوقچه‌ای یا تابوتی گذاشت و در دریا افکند.» (ماهیار،۱۳۸۸: ۲۵۰)

در قرآن می‌خوانیم خداوند هنگامی که با موسی(ع) سخن می‌گوید از زمان تولّدش می‌گوید که: «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى * أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَّهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي. آن هنگام که (برای حفظ جان تو) به مادرت وحی مهمی نمودیم که کودک خود را در صندوقی گذار و به دریا افکن وباید که امواج دریا کودک را به ساحل رساند تا دشمن من و آن طفل (یعنی فرعون) از دریا طفل را برگیرد ؛ و من به لطف خود از تو بر دل‌ها محبت افکندم (تا تو را دوست بدارند) و تا تربیت و پرورشت زیر نظر من انجام گیرد.)» (طه / ۳۷ –۳۸)

پس از آن که موسی به دنیا آمد مادرش «بدو شیر داد و نجّاری بخواست و صندوقی ساخت که از درون گشوده می‌شد و موسی را در آن نهاد و به دریا افکند و به خواهرخویش گفت: «به دنبال آن برو» واوصندوق را همی دید که با موج بالا و پایین می‌رفت تا نزدیک خانه‌ی فرعون میان درختان در آمد» (طبری،ج۱،۱۳۵۲: ۲۹۸)

خدمتکاران صندوق را پیدا کرده نزد فرعون بردند و آسیه همسر فرعون که موسی را دید از او خوشش آمد و از فرعون خواست تا او را نکشد و اورابه فرزندی بپذیرد وچون موسی شیر هیچ زنی را نخورد به امر خدا مادرش نزد آن‌ها رفت و به عنوان دایه به او شیر داد و در دامن مادرش پرورش یافت.

همچنین عبور از آب موسی (ع) با عبور از آب فریدون نیز می‌تواند قابل مقایسه باشد و اسلامی ندوشن در این باره می‌گوید: «پیش آمد عجیب درزندگی فریدون این است که هنگام حمله به سوی پایتخت ضحاک؛ درکنار «اروندرود» چون کشتی برای عبور

ازآب نمی‌یابد، خود وهمراهیانش با اسب بر آب می‌زنند و از رودخروشان می‌گذرند، همانگونه که موسی و قوم بنی اسرائیل از نیل گذشتند.» (اسلامی ندوشن،۱۳۸۷: ۱۳۱)

تولّد فریدون و ابراهیم (ع)

پس ازآنکه فرانک ازدست سربازان ضحاک می‌گریزد به کوه رفته و در آنجا فریدون را به پیری می‌سپارد و از شیرگاوی به نام برمایه، تغذیه می‌نماید. به روایت فردوسی فریدون ۱۶ سال در غار زندگی می‌کند.

«چو بگذشت ازان بر فریدون دو هشت ز البرز کوه اندر آمد به دشت»

(فردوسی،ج ۱۴۹/۱،۱۳۸۷:۵۹)

خواب دیدن ضحاک واین گونه زندگی در غار و فرار از کسانی که قصد کشتن فریدون را دارند شبیه داستان تولّد حضرت ابراهیم(ع) است. داستان ابراهیم(ع) در ضمن سوره‌های بقره، آل عمران، نساء، انعام، توبه، هود، یوسف، ابراهیم، نحل، مریم، انبیاء و... آمده است.«حضرت ابراهیم (ع)ملقّب به خلیل الله و مکنّی به ابوالانبیاء است ونسب اوبنابه نوشته‌ی مورّخان پس از نه پشت به حضرت نوح می‌رسد. ابراهیم در زبان عبری «اب رام» یعنی پدر بزرگوار ویا «براهام »به معنی پدر جماعات کثیر است. اوبه وجودآورنده‌ی ملّت یهودازطریق«اسحاق» و جدّاعلای عرب ازسوی اسماعیل است. او در «اور» از بلاد «کلدانیان»به دنیا آمد. روزگار زندگی او در حوالی ۲۰۰۰تا۱۵۰۰ سال قبل از میلاد نوشته اند.» (ماهیار،۱۳۸۸:۲۶۵)

طبری می‌گوید: «و چون مادر ابراهیم(ع) را درد زادن گرفت شب به غاری نزدیک رفت و ابراهیم علیه السّلام را آنجا بزاد و کار مولود تازه را چنان که باید سامان دادودر غار را بپوشانید و به خانه برگشت، امّابه دیدن کودک می‌رفت ومی دیدکه زنده است و انگشت می‌مکد و چنان که گفته‌اند خدا عزوجل روزی طفل را در انگشتش نهاد.

پنداشته‌اند که آزر از مادر ابراهیم پرسید که کودک وی چه شد واو پاسخ داد که طفلی زاد و بمــرد وآزر گفته‌ی او را راســت پنداشــت و چیزی نگفت. وچنــان که گفته‌اند ابراهیم به روزی، چون ماهی، نمود داشت و به ماه چون سال، و بیش از پانزده ماه در غار نماند.»(طبری،ج۱۳۵۲،۱: ۱۷۳-۱۷٤)

مــادر فریدون نیزازبیم ســربازان ضحاک،فرزندش رابه کوهی بــرده واورابه پیری می‌سپارد تااز او مراقبت کند:

«بیاورد فرزند را چون نوند چومرغان بران تیغ کوه بلند

یکی مرد دینی بران کوه بود که از کار گیتی بی اندوه بود»

(فردوسی،۱۳۸۷،ج۱: ۵۹/ ۱۳۸-۱۳۹)

داســتان فریدون زمانی به اوج خود می‌رســد که هنگامی که می‌فهمد کیســت و پدرش چه کســی بوده به فکرگرفتن انتقــام از ضحاک می‌افتد. کاوه‌ی آهنگر که زخم خورده‌ی ضحاک بود پیش بند چرمینش را پرچمی می‌کند و با کمک فریدون و مردم بــه کاخ ضحاک حمله کرده و آنجا را تصاحب می‌نمایند. ارنواز و شــهرناز که زمانی همســران ضحاک بودند اکنون در کنار فریدون به شــادی پرداخته اندوضحاک نیز که تازه از هندوستان برگشته بود از این صحنه برآشفته می‌شود به فریدون حمله می‌کند و فریدون با گرز گاو سر خود بر سر او می‌کوبد و تصمیم به کشتنش می‌گیرد کهسروش از او می‌خواهد در کوه او را به بند بکشد.

حضرت ابراهیم (ع) و حضرت موســی(ع) نیز زمانی که خالق خود را می‌شناسند تحوّلی عظیم در وجودشــان ایجاد شــده و هر یک به نوعی علیه ظلم قیام می‌کنند و در برانداختن ظلم از هیچ کوششــی دریغ نمی‌نمایند. در واقع مبارزه با ظلم در هر سه داستان حرف اصلی را می‌زند.

فریدون و نوح (ع)

پس ازگذراندن دوران کودکی و نوجوانی فریدون در مرحله‌ی جوانی او حوادثی رخ می‌دهد که می‌توان او را با نوح (ع) مقایسه کرد. پس ازآنکه ضحاک به بند کشیده می‌شود، فریدون «آخرین پادشاهی است که لقب «کیهان خدای» دارد، چه در روزگار او جهان به چند اقلیم تقسیم می‌شود.»(حمیدیان،۱۳۸۵: ۲۱۷)

فریدون ازشهرنازصاحب دوپسربه نام‌های سلم وتوروازارنوازصاحب پسری به نام ایرج می‌شود.اوکه سعی کرده عدالت رارعایت نمایدسه خواهر ازکشور یمن را به همسری پسرانش در می‌آورد و کشور را به سه قسمت تقسیم می‌نماید.

«یکی روم و خاور دگر ترک و چین — سیم دشت گردان وایران زمین
نخستین به سلم اندرون بنگرید — همه روم وخاور مر او را سزید
بفرمود تا لشکری بر گزید — گرازان سوی خاور اندر کشید
بتخت کیان اندر آورد پای — همی خواندندیش خاورخدای
دگر تور را داد توران زمین — ورا کرد سالار ترکان و چین
یکی لشکری نامزد کرد شاه — کشید آنگهی تور لشکر براه
بیامد به تخت کئی بر نشست — کمر بر میان بست و بگشاد دست
بزرگان برو گوهر افشاندند — همی پاک توران شهش خواندند
از ایشان چو نوبت بایرج رسید — مر او را پدر شاه ایران گزید
هم ایران و هم دشت نیزه وران — هم آن تخت شاهی و تاج سران»

(فردوسی،۱۳۸۷،ج۱:۹۰ -۹۱ / ۱۷۹-۱۸۸)

نوح (ع) نیز دارای سه پسر بود به نام‌های حام و سام و یافث. «از ابن عباس روایت کرده‌اند که نوح (ع) فرزندی آوردبه نام سام که فرزندان وی سفید و خاکی رنگند و حام که فرزندانش سرخ گونه و زرد گونه‌اند و کنعان که غرق شد و عرب او را یام

می‌نامد و مادر همه‌ی آن‌ها یکی بود.» (طبری،۱۳۵۲،ج۱: ۱۳۱)

پس ازچندسال سلم و تور بر برادر رشک می‌ورزند و به تقسیم پدر معترض می‌گردند و طغیان می‌کنند همچون دو فرزند نوح. «دو گروه از بنی ارم بن سام بن نوح پس از نوح طغیان کردند: یکی اعقاب عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح که عاد قدیم بودند و دیگر ثمود بن جاثر بن ارم بن سام بن نوح که همگی عربان عاربه بودند.»(همان:۱۵۵)

همچنین در کتاب ابن اثیر نیز این مطلب که فریدون بنا به دلایلی می‌تواند نوح (ع) باشد، این گونه آمده است: «او فریدون بن اثفیان [آتبین] از فرزندان جم شید بود. برخی از نژادشناسان ایران گفته اند: نوح همان فریدون بود که آژی دهاک را سرکوب کرد و پادشاهی اش را از او باز گرفت. برخی دیگر پنداشته‌اند که فریدون همان «دو شاخدار» (ذوالقرنین) دوست ابراهیم است که خدا در کتاب گرامی اش از او یاد کرده است. من از این رو او را در اینجا یاد کردم که داستان او با فرزندان سه گانه اش همانند داستان نوح است. نیز به علّت نیک رفتاری وی و نابود شدن آژی دهاک بردست وی (همان سان که گفته‌اند نابود شدن آژی دهاک بردست نوح بوده است)، به یاداومی پردازیم.» (ابن اثیر،۱۳۸۱، ج۱: ۹۰)

شاید بتوان از نظر عمر طولانی نیز فریدون را با نوح(ع) مطابقت داد. چون فریدون برای گرفتن انتقام ایرج منتظر ماند تا نبیره‌اش منوچهر بزرگ شود و همه‌ی رسوم پادشاهی را به او یاد می‌دهد:

«چنین تا برآمد برو سالیان — نیامدش ز اختر زمانی زیان

هنرها که آید شهانرا به کار — بیاموختش نامور شهریار»

(فردوسی،۱۳۸۷،ج۱: ۱۰۹/ ٤۹٦-٤۹۷)

و این مسلما زمان طولانی را نیاز دارد که نشان می‌دهد عمر فریدون نیزکم نبوده است.

داســتان نوح (ع) درقرآن درســوره‌های هــود، اعراف، مؤمنون، شــعرا،قمر، نوح، عنکبوت و...آمده است. البته داستان نوح(ع) در سوره‌ی هود مفصّل تر از بقیه‌ی سوره‌ها بیان شــده است. اوپسر لمک فرزند آدم (ع) بود به دلیل عمر طولانیش که در سوره‌ی عنکبوت نهصد و پنجاه ســال نوشته شــده مظهرعمر طولانی است. ((ولقدارسلنانوحا الــی قومه فلبث فیهم الف ســنه الا خمســین عاما....)) ((عنکبــوت /١٤)) وی پس از ادریس در چهل یا پنجاه ســالگی به پیامبری برگزیده شــد. نوح(ع) اوّلین پیامبری بود که به مردمانش عذاب الهی وارد شــد زیرا کــه باوجود دعوت اوبه اطاعت از خدا امّا مردم به دین او نگرویدند و او را تحقیر کردند و فســاد همه جا را فرا گرفته بود. وی با ساختن کشتی عده‌ای را از عذاب الهی دور کرد. نوح(ع) پس از طوفان شصت سال دیگر زندگی کرد و جهان را بین ســه فرزند خود تقســیم کرد که باور ایرانیان بر این است که فریدون این تقسیم را بین فرزندانش انجام داده است.

پسران فریدون و پسران یعقوب (ع)

داستان حسد بردن سلم و تور به برادر کوچکتر خود ایرج و کور شدن فریدون به خاطر غم از دســت دادن فرزندش بی شباهت به داستان کودکی حضرت یوسف (ع) نیست و مظلومیت ایرج ما را به یاد مظلومیت یوسف(ع) درداستان یوسف و مظلومیت هابیل در قرآن می‌اندازد.

می‌دانیم که فریدون کشورراسه قسمت کرد و ایران را به ایرج می‌دهد. سلم و تور بر برادر حســد می‌ورزند و ســلم به تور نامه می‌نویسد و او را تحریک می‌کند که چرا پدر بین ما فرق گذاشته است واو را تشویق به کشتن ایرج می‌کند. سرانجام با گستاخی تمام نامه‌ای به پدر نوشــته و او را محکوم به بی عدالتی می‌کنند. این قسمت ازداستان کاملاً باداستان یوسف(ع) و برادرانش متفاوت است چراکه در داستان یوسف برادران

حسادت خودرابرپدرآشکارا بیان نمی‌کنندودسیسه‌ای می‌چینند تا در نبودِ پدر برادر خود را همچون قابیل نابود نمایند. اما در این داستان گستاخی پسران به اوج می‌رسد و آشکارا دشمنی خود با ایرج را مطرح می‌کنند.

ایرج که به مال دنیا چشم نداشت و بیشتر رضایت برادران را طالب بودبه پدر که پیشنهاد جنگ با سلم و تور را داده بود، می‌گوید که این سرای سپنج ارزش جنگیدن را ندارد و:

«نباید مرا تاج و تخت وکلاه — شوم پیش ایشان دوان بی سپاه
بگویم که‌ای‌نامداران‌من — چنانچون گرامی تن و جان من
به بیهوده از شهریار زمین — مدارید خشم و مدارید کین
به‌گیتی‌مدارید‌چندین‌امید — نگر تا چه بد کرد با جمّشید

(فردوسی،۱۳۸۷،ج۱: ۹۸-۹۹ /۳۲۴-۳۲۷)

فریدون نامه‌ای به پسران کینه توزمی نویسد و آنان رابه دوستی و آشتی دعوت می‌کند و می‌گوید ایرج به نزد آن‌ها می‌رود تا آنان را ببیند و شاهی را به آن‌ها بسپارد. اما از آنجا که آن دو موجودات بد طینتی بودند به برادر که میهمانشان هم بود رحم نیاوردند وعلی رغم صحبت هاو خواهش‌های ایرج، سلم:

«یکی خنجر آبگون بر کشید — سرا پای اوچادر خون کشید
بدان تیز زهر آبگون خنجرش — همی کرد چاک آن کیانی برش
فرود آمد از پای سرو سهی — گسست‌آن‌کمرگاه‌شاهنشاهی
دوان خون ازآن چهره‌ی پرنیان — شد آن نامور شهریار جوان»

(همان،ج۱۰۴:۱ /۴۱۲-۴۱۵)

این نوع کشتن و گفتگو ما را به یاد داستان هابیل و قابیل می‌اندازد. زمانی که قابیل بر برادر حسد می‌ورزد و در نبود آدم (ع) تصمیم به کشتن برادر می‌گیرد

هابیل نیز سعی می‌کند برادر را از این کار منصرف نماید و می‌گوید:« لَئِن بَسَطتَ إِلَیَّ یَدَکَ لِتَقْتُلَنِی مَا أَنَاْ بِبَاسِطٍ یَدِیَ إِلَیْکَ لَأَقْتُلَکَ إِنِّی أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِینَ سوگند که اگرتوبه کشتن من دست برآوری من هرگز به کشتن تو دست دراز نخواهم کرد که من از خدای جهانیان می‌ترسم.»(مائده /۲۸) ولی این سخن در وجود قابیل هیچ اثری نمی‌کند و دست خود رابه خون برادر آغشته می‌کند.

داستان برادران یوسف نیز که به برادر کهتر خود رشک می‌ورزند یادآور داستان سلم و تور و ایرج است. «یوسف(ع) برادر کوچکتر و از مادری دیگر، مورد لطف خاص پدر قرار می‌گیرد و اراده‌ی خداچنین است که جانشین او بشود؛ بنابراین برادرانش که تحمّل برتری او بر خود را ندارند، درصدد هلاکش برمی آیند. برادران ایرج نیز حقّ خود را پایمال می‌دانندو می‌پندارند که به آن‌ها ظلم شده است.

همانگونه که سلم و تور تحمّل این برتری را ندارند برادران فریدون هم نداشتند. می‌دانیم که برادران خود فریدون نیز چون در آغاز کار بخت را با او همراه می‌بینند،براو رشک می‌برند و شبانگاه سنگ از کوه فرو می‌غلطانند، تا شاید بر وی فرو افتد واو را نابود کند:

«برادرش پس هر دو برخاستند تبه کردنش را بیاراستند»

(فردوسی،۱۳۸۷،ج ۱: ۱۲/۲۵۰)

ولی فریدون جان سالم به در می‌برد.اکنون همان اتّفاق برای فرزند کوچکش دارد به وقوع می‌پیوندد. «عفیفی از کتاب فرهنگ نام‌های اوستا آورده که در برخی از نوشته‌ها آمده فرّاز فریدون مانند جم و کاوس جدا شد و دلیل آن را چنین نقل نموده‌اند که:چون فریدون به ایرج پسر خود توجّه بیشتر نسبت به دو پسر دیگر (سلم و تور) داشت سبب خونریزی‌ها و کشتار و نفاق بین اقوام ایرانی و تورانی شد و این امر مایه جدایی فرّاز او گردید.» (اسلامی ندوشن،۱۳۸۷: ۵۸۱)

در داســتان یوســف (ع) نیــز مهرخداوند یکتــا مدّتی از یعقوب (ع) دور شــد و یعقوب(ع) متحمّل سال‌ها رنج و دوری از فرزندش شد و او ودیگر پسرانش از لطف خدا مدّتی محروم ماندند و هر دو مدتی را نا بینا بودند.

یوسف (ع) و ایرج

داســتان یوسف(ع) درقرآن درسوره‌ی یوسف آمده است.«نام حضرت یوسف، ۲۷ مرتبــه درقرآن آمده، که ۲۵مرتبه آن درهمین ســوره اســت. آیات این ســوره، به هم پیوســته و در چند بخش جذاب و فشــرده [داستان را] مطرح می‌کند. داستان حضرت یوسف(ع) فقط درهمین سوره از قرآن آمده است. » (قراعتی،ج ۱: ۱۳۸۳: ۱۷)

یعقــوب(ع) که با دختر دایی‌های خود ازدواج کرده فرزندان راحیل یعنی یوســف و بنیامین را بیشــتر دوست داشــته و همواره با رفتارش آتش حسادت را در دل دیگر پسرانش شعله ور تر می‌کرده. شبی یوسف در خواب می‌بیند که یازده ستاره و آفتاب و ماه او را سجده می‌کنند. روز بعد خوابش را برای پدر تعریف می‌کند پدر که از خبثی طینت دیگر پسرانش خبردار بود از یوسف می‌خواهد تا آن را برای برادرانش تعریف نکند. «قالَ یَا بُنَیَّ لاتَقْصُصْ رُءْیاکَ عَلَی إخْوَتِکَ فَیَکیدُواْ لَکَ کَیْداًإنَّ الشَّیطانَ لِلْإنْسانِ عَدوٌّ مُبینٌ.(یعقوب) گفت:ای پســر کوچکم! خوابت را برای برادرانت بازگو مکن، که برایت نقشه‌ای (خطرناک) می‌کشــند. همانا شیطان، برای انسان دشمنی آشکاراست.» (یوسف/ ۵) اما یوسف آن را به برادرانش می‌گوید و آن‌ها دیگر قادربه کنترل حسادت خودنیستند. باهم به مشورت می‌نشینند و چاره‌ی کار را در از بین بردن برادر می‌دانند. روزی نزدپدررفته و از او می‌خواهند تا اجازه دهد یوســف را با خود به دشــت ببرند واو را به چاه می‌اندازند، لباسش را به خون گوسفندی آغشته کرده و به پدر می‌گویند گرگ او را خورده است.

گریه و لابه‌ی یوسف برای برادرانش اثری نداشت همچون ایرج که هرچه به برادران التماس کرد تا دست از کشتن او بردارند ولی هیچ تأثیری نداشت. یعقوب(ع) غم دوری فرزند را تاب نیاورد و از شدّت گریه نا بینا شد. «...وَابْيَضَّتْ عَيناهُ مِنَ الحُزْنِ فَهُوَكَظيمٌ» (یوسف /۸۳)

در شاهنامه نیز برادران ایرج پس از مدّتی که فریدون ایران را بین آن سه نفر تقسیم می‌کند، به ایرج حسادت می‌ورزند و پس از تهدید آشکار پدر و ایرج، برادر خود را مظلومانه می‌کشند. فریدون با دیدن بدن در خون غلتیده‌ی جگر گوشه اش گریه و زاری می‌کند به حدّی که همچون یعقوب نا بینا می‌شود.

«زتابوت چون پرنیان برکشید — سر ایرج آمد بریده پدید
بیافتاد زاسپ آفریدون به خاک — سپه سر بسر جامه کردند چاک
سیه شدرخ ودیدگان شد سپید — که دیدن دگر گونه بودش امید»
(فردوسی،۱۳۸۷ج۱:۱۰۵ /٤٣٤-٤٣٦)

مهم ترین تفاوتی که این داستان با داستان پسران یعقوب (ع) دارد این است که فرزند خوب جان خود را به خاطر حسادت عدّه‌ای از دست می‌دهد. اگرچه فرجام آن خوب، تمام می‌شود و گناهکاران به سزای اعمالشان می‌رسند و فریدون با دیدن نبیره اش منوچهر و با نام یزدان بینایی خود را به دست می‌آورد؛ ولی در داستان یوسف (ع)، یوسف(ع) به خواست خداوند زنده می‌ماند و تمام چهره‌های داستان، خوش عاقبت می‌شوند. برادران توبه می‌کنند، پدر بینایی خود را به دست می‌آورد و دلتنگی‌ها و حسادت‌ها به وصال ومحبّت تبدیل می‌شود. و یوسف(ع) برادرانش را می‌بخشد.

نتیجه

وجه اشتراک‌هایی که فریدون با شخصیت‌های قرآنی می‌تواند داشته باشد عبارتند از:

– سرنوشـــت فریدون قبل از تولّد شبیه داستان تولّد موسی (ع) و ابراهیم (ع) رقم زده شـــده اســـت. حاکم وقت هر دو بر اثرخوابی که می‌بینند آشـــفته شـــده و به دنبال کودکی هستند که قرار است حکومت آن‌ها را از هم بپاشد.

– هنگام تولّد وی، ما را به یاد داســـتان ابراهیم (ع) می‌اندازد و اینکه هر دو مجبور بودند برای حفظ جان خود سال‌ها به دور از مردم زندگی نمایند.

– فریدون همچون نوح (ع) دارای ســـه پسرمی باشد و دو نفر از آن ها با پدرخود مخالفت و ناسازگاری می‌کنند.

– فریـــدون یعقـــوب وار درفراق پســـر کوچکترخود می‌گریـــد و بینایی خود را از دست می‌دهد. پسران فریدون همچون پسران یعقوب بربرادرکوچک خودحسدورشک می‌ورزند.ایرج به دســـت سلم وتورکشته می‌شود ویوســـف(ع) با نقشه‌ای که برادران برای اومی کشند در چاه گرفتار می‌شود وسال‌ها از پدرش دور می‌ماند.

مظلومانه کشـــته شدن ایرج،فرزندفریدون،داستان کشته شدن هابیل،فرزندآدم(ع)،به دست برادرش قابیل رادرذهن ماتداعی می‌کند.

از نظر رفتاری نیز شخصیت‌های داستانی با هم شبا هت هایی دارند از جمله:فریدون و نـــوح (ع) هر دو عاقبت اندیش و مدبّر بودنـــد. فریدون همچون یعقوب (ع) فرزند دوســـت بود و عدالت طلب، همچون نوح عمری طولانی داشـــت. پســـرانش همچون پســـران یعقوب حســـود و جنگ طلب بودند و همچون قابیل بی رحم و بد سرشـــت بودند و برادر خود را نابود کردند و ایرج همچون یوسف زیبا و بخشنده بود وارزش برادران را بالاتر از مال دنیایی می‌دانست.

به نظر می‌رســـد محور اصلی داستان‌های شاهنامه همین داستان فریدون باشد و تا پایان جنگ بزرگ ایرانیان و تورانیان را که بخش عمده‌ای از این کتاب را تشکیل داده همگی حول محور این داستان می‌چرخند.

منابع

۱- قرآن کریم

۲- ابن اثیر، عزّالدین، تاریخ کامل، برگردان روحانی، محمّدحسین، ج۱، اساطیر،تهران، ۱۳۸۳.

۳- اسلامی ندوشن، محمّد، زندگی و مرگ پهلوانان درشاهنامه، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۸۷.

٤- الیاده، میرچا، چشم اندازهای اسطوره، ترجمه ستاری، جلال، توس، تهران، ۱۳٦۲.

۵- بلعمی، ابوعلی محمّدبن محمّد،تاریخ بلعمی، تصحیح بهار، محمّدتقی، ج۱، کتابفروشی زوّار، تهران، ۱۳۵۳.

٦- بهار، مهرداد، پژوهشی دراساطیرایران، آگاه، تهران، ۱۳۸۱.

۷- پورخالقی چترودی، مهدخت، فرهنگ قصّه‌های پیامبران (تجلی شاعران واشارات داستانی درمثنوی، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۱.

۸- حمیدیان، سعید، درآمدی براندیشه وهنر فردوسی، ناهید، تهران، ۱۳۸۵.

۹- زرافا، میشل، جامعه شناسی ادبیات داستانی، رمان و واقعیت اجتماعی، ترجمه نسرین، پروین، سخن، تهران، ۱۳۸٦

۱۰- زرّین کوب، عبدالحسین، آشنایی بانقد ادبی، سخن، تهران، ۱۳۷٤.

۱۱- ستوده، غلامرضا- مهرکی، ایرج- سلطانی، اکرم، تحت نظر جعفرشهیدی، فرهنگ متوسط دهخدا، ج۱و۲، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۵.

۱۲- سید قطب، فی ظلال القرآن، ج۱،ترجمه خامنه ای، سیدعلی، ایران، تهران، ۱۳٦۲

۱۳- طباطبایی، محمّدحسین،داستان‌های قرآن وتاریخ انبیاء در المیزان، ترجمه فعّال عراقی نژاد، حسین، سبحان، تهران، ۱۳۷۷

۱٤- طبری، محمّدبن جریر، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل والملوک، ج۱و۲، به کوشش پاینده، ابوالقاسم، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲

۱۵- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه فردوسی، ج ۱،۲،۳،٤،٦،۷،۸، به کوشش حمیدیان، سعید، قطره،تهران، ۱۳۸۷

١٦- قرائتی، حاج شیخ محسن، تفسیرنور، ج ٦، مرکزفرهنگی درس هایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۳

۱۷- ماهیار، عباس، مالک ملک سخن، سخن، تهران، ۱۳۸۸

۱۸- ندا، طه، ادبیات تطبیقی، ترجمه خسروی، زهرا، فروزان روز، تهران، ۱۳۸۰

۱۹- نولدکه، تئودور، حماسه‌ی ملّی ایران، ترجمه بزرگ علوی، نگاه، تهران، ١٣٨٤

۲۰- یاحقّی، محمّد جعفر، فرهنگ اساطیرواشارات داستانی در ادبیات فارسی، سروش، تهران، ۱۳۷۵.